مرور

کابوس در میانه قرن بیستم

● کتاب «عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتر» را مهم‌ترین اثر هانا آرنت، متفکر برجسته علوم سیاسی در قرن بیستم، می‌دانند. این کتاب حجیم که تحقیقی جامع در تاریخ و جامعه‌شناسی سیاسی است، در سال ۱۹۵۱ در سه جلد نخست به زبان انگلیسی با عنوان «خاستگاه‌های توتالیتاریسم» و سپس به قلم خود آرنت به زبان آلمانی منتشر شد. نسخه آلمانی در واقع ویراست جدیدی از نسخه انگلیسی بود که با جرح و تعدیل و افزودن برخی مطالب منتشر شد و حجم آن نسبت به نسخه انگلیسی افزایش پیدا کرد اما ساختار کلی کتاب دست‌نخورده باقی ماند. سه فصل اصلی این کتاب عبارت‌اند از یهودی‌ستیزی، امپریالیسم و توتالیتاریسم. به‌تازگی نسخه کامل این کتاب از زبان آلمانی با ترجمه مهدی تدینی و به همت نشر ثالث منتشر شده است و به علت حجم بالای این فصل‌ها ناشر آنها را در سه کتاب مجزا منتشر کرده است. جلد اول (یهودی‌ستیزی) در سال ۱۳۹۷، جلد دوم (امپریالیسم) در سال ۱۳۹۸ و جلد سوم (توتالیتاریسم) در سال ۱۳۹۹ روانه بازار نشر شده‌اند. پیش از این فقط فصل سوم کتاب فوق در سال ۱۳۶۳، به ترجمه محسن ثلاثی توسط نشر جاویدان منتشر شده بود. هدف اصلی آرنت در این کتاب بررسی چگونگی برآمدن حکومت‌های توتالیتر (تمامیت‌خواه) در قرن بیستم است و ریشه‌ها و پیش‌زمینه‌های تاریخی توتالیتاریسم و نیز الزامات جامعه‌شناختی آن را در جامعه توده‌ای قرن بیستم وارسی می‌کند. منظور آرنت از «حکومت توتالیتر» دقیقا و صرفا دو رژیم ناسیونال‌سوسیالیستی و استالینیستی است و او درصدد است نشان دهد چه ویژگی متمایزی این دو حکومت توتالیتر را از استبداد و جباریت کلاسیک متمایز می‌کند. او پیش‌شرط‌ها، شروط و مسیرهایی که این پدیده را امکان‌پذیر ساخته بررسی می‌کند. آرنت خود در پیشگفتار چاپ نخست در ۱۹۵۵ هدف این کتاب را پرداختن به ویژگی‌های حاکمیت توتالیتر می‌داند؛ آن‌گونه که به منزله نوعی «شکل حکومتی» نوین در رایش سوم و در رژیم بلشویستی شاهد بودیم. این خاستگاه‌ها در افول و فروپاشی دولت- ملت و در ظهور آشوب‌زده جامعه توده‌ای مدرن نهفته است. عناصری را که در این فرایند فروپاشی آزاد می‌شود در دو بخش نخست کتاب (یعنی جلد اول و دوم نسخه فارسی کتاب) به نوبه خود در خاستگاه‌های تاریخی‌شان پیگیری و در بخش دوم (یعنی جلد سوم نسخه فارسی) در شکل تبلوریافته توتالیترشان تحلیل می‌کند. کارل یاسپرس (استاد و دوست هانا آرنت که شبیه خود او یک یهودی سکولار بود) در پیشگفتاری که بر کتاب اول نوشته این کتاب را نه درباره تاریخ پرفرازونشیب یهودیت می‌داند و نه درباره بزرگی یهودیت آلمان، بلکه کتابی می‌داند فقط درباره خود پدیده «یهودی‌ستیزی». این کتاب تاریخ یهودیان را در اروپای مرکزی و غربی از زمان یهودیان درباری تا ماجرای دریفوس بازگو می‌کند، تاآنجاکه این تاریخ بر زایش یهودی‌ستیزی اثر گذاشت یا از آن اثر پذیرفت. جلد دوم کتاب درباره امپریالیسم است؛ اما چون بخشی از منظومه بزرگ‌تر عناصر و خاستگاه‌های توتالیتر است، درباره موضوعات گسترده و گوناگونی بحث می‌کند؛ از جمله مباحثی درباره حقوق بشر و زندگی بی‌تابعیت‌شدگان و مهدورالدم‌های مدرن در اردوگاه‌ها، نژادباوری و جنبش‌های پان‌ژرمنیست و پان‌اسلاویست در اروپا تا حاکمیت بوروکراتیک در مناطق استعماری و درگیری بوئرهای هلندی‌تبار با انگلیسی‌های امپریالیست در مستعمره دماغه امیدنیک. این بررسی‌ها بنیاد شناختی را می‌سازد تا در کتاب سوم با مدرن‌ترین شکل حاکمیت امپریالیستی، یعنی توتالیتاریسم، آشنا شویم. این مجلد تنها به امپریالیسم استعماری اروپایی به معنای دقیق آن می‌پردازد؛ امپریالیسمی که با برچیدن سلطه بریتانیا بر هند پایان یافت. به گفته خود آرنت این مجلد روایتگر اضمحلال دولت-ملت است: «تاریخی که وقتی بعدتر به آن می‌نگریم، تقریبا دربردارنده همه عناصری بود که برآمدن رژیم‌ها و جنبش‌های توتالیتر را امکان‌پذیر کرد». نظام دولت-ملت‌ها در جریان این عصر نشان داد عاجز است از اینکه یا برای سیاست خارجی تبدیل‌شده به سیاست جهانی قواعدی جدید بسازد یا نوعی صلح رومی را به سایر جهان تحمیل کند. تنگ‌نظری و کوته‌بینی سیاسی این نظام در نهایت به فاجعه حاکمیت توتالیتر انجامید که رخدادهای مصیبت‌بار و ذهنیت مصیبت‌بارتر دوره‌های پیشین در سایه سیاه آن گم شد. کتاب سوم، توتالیتاریسم، مملو از جزئیات تاریخی است. آرنت در این مجلد با اتکا به نگرشی که در مجلدهای قبلی بسط داده، تبدیل طبقه‌های مختلف اجتماعی به توده‌ها و نقش پروپاگاندا در رویارویی با جهان غیرتمامیت‌خواه را وارسی می‌کند و استفاده از ترس، تروریسم، انزوا و طردشدگی را به‌عنوان پیش‌نیازهای شکل‌گیری حکومت‌های توتالیتر معرفی می‌کند. آرنت در این کتاب، تصویر روشنی از تمایز استبداد یا جباریت کلاسیک با توتالیتاریسم ارائه و تاکید می‌کند که یکدست‌کردن همه حکومت‌های مستبد نهایتا به بی‌اثرکردن دهشت حکومت‌های توتالیتر واقعی می‌انجامد.

عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتر

هانا آرنت

ترجمه: مهدی تدینی

نشر ثالث

سخنرانی فرهنگ رجایی درباره هانا آرنت و جایگاه او در تفکر معاصر

ملزومات داوری در امر سیاسی

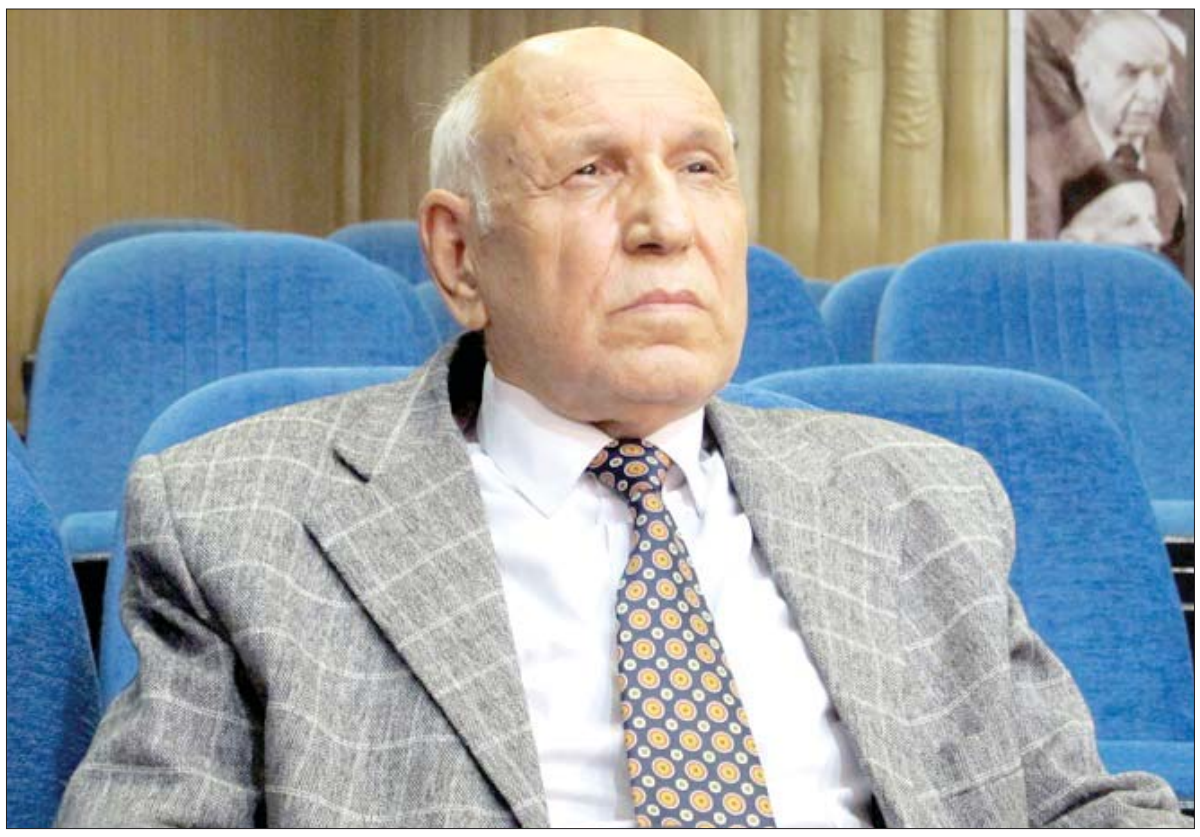

هانا آرنت (۱۹۰۶- ۱۹۷۵) از مطرح‌ترین نظریه‌پردازان سیاسی قرن بیستم است. دغدغه آرنت در آثار پرشمارش از امر انسانی تا امر سیاسی را در بر می‌گیرد. در سال‌های اخیر بیشتر آثار آرنت به فارسی ترجمه و منتشر شده است. فرهنگ رجایی استاد فلسفه سیاسی و روابط بین‌الملل است. وی بیش از دو دهه است که به تدریس فلسفه هانا آرنت اشتغال دارد. اخیرا دو اثر از آرنت به قلم او به فارسی برگردانده شده است: «درس‌گفتارهایی از فلسفه سیاسی کانت» [داوری] در انتشارات دمان؛ و «محبت و آگوستین قدیس» در انتشارات پارسه. نشست هفتگی شهر کتاب در سه‌شنبه هفته گذشته به سخنرانی فرهنگ رجایی با عنوان «تصویر آرنت از «محبت» تا «داوری»» اختصاص داشت که به صورت مجازی برگزار شد. در این نشست رجایی روایتی کلی از زندگی و آثار و تفکر هانا آرنت ارائه داد و توضیح داد که چرا از میان آثار آرنت به ترجمه این دو اثر خاص اهتمام ورزیده است که یکی اولین آفرینش فکری آرنت و دیگری آخرین آفرینش فکری وی بوده است. در ادامه گزیده‌ای از این نشست را می‌خوانید.

پس از توضیح مختصری راجع به عنوان جلسه امروز مایلم سه پرسش را مطرح کنم. ۱- چه تصویری از هانا آرنت می‌خواهم ارائه دهم؟ ۲- مفاهیم کلیدی و بن‌مایگی کاخ بلند اندیشه آرنت را چه می‌دانم که به گمان من در کتاب محبت و کتاب داوری (که بین انتشارشان ۵۰ سال فاصله وجود دارد) آنها را مطرح می‌کند؟ ۳- چه عبرتی از این دو کتاب امروز برای ما وجود دارد؟

نکته توضیحی درباره عنوان جلسه امروز، به نوعی یک تذکر دانشورانه و معترفانه است. شاید درست‌تر این بود که عنوان جلسه را با واژه تصوری آغاز می‌کردیم. زیرا روایت امروز من تصویری است که قرائت من از زندگی و اندیشه آرنت آن را شکل داده و ممکن است همکاران دانشور دیگر به تصویر دیگری برسند. نکته دیگر اینکه این تصویر تداومی در نظام فکری آرنت می‌بیند که با روش رایج که گاه اندیشه متفکران را در مراحل گوناگون زندگی متفاوت می‌بیند یکسان نیست. به طور نمونه در میان بزرگان فکری خودمان دو تصویر اصلی از مولانا، یکی قبل و دیگری بعد از مواجهه سرنوشت‌ساز وی با شمس تبریزی مطرح است. از این رو منظور از بخش دوم عنوان، از محبت تا داوری تحول یا تغییر در فکر آرنت نیست بلکه صحبت از دو مفهوم کلیدی است برای فهم دو جنبه متفاوت از اندیشه آرنت. اولی برگرفته از عنوان کتاب «محبت و آگوستین قدیس» و دومی برگرفته از عنوان کتاب «درس‌گفتارهایی از فلسفه کانت و داوری».

تصویر آرنت

با قدیمی‌ترین و مهم‌ترین پرسشِ روشی از سرگذشت آرنت آغاز می‌کنم که معمولا درمورد کسانی که تا حدودی آگاهانه زیسته‌اند پرمعنا و قابل تعمیم است. درد و تشنگی وی چه بود؟ آرنت در خانواده‌ای از طبقه متوسط بالا در شهر کونیگسبرگ که در اواخر سده نوزدهم حدود پنج هزار یهودی ساکن داشت به دنیا آمد و تا سال آخر دبیرستان در آنجا زیست. از همان آغاز خود و خانواده‌اش را بازیگر می‌پنداشت. اما به تدریج دریافت که در شهر کونیگسبرگ در آلمان و بالاتر از آن اروپا خودتعریفی‌ها و جامعه‌تعریفی‌های متفاوتی از یهودیان وجود دارد. این برچسب‌ها را در آثار وی که به طور گذرا و گاه‌به‌گاه با آن برخورد می‌کنیم، با عنایت به دو اثر اقبال لاهوری، «اسرار خودی» و «رموز بی‌خودی» و با بهره‌گیری از مقوله غیریت در مباحث هویت معاصر می‌توان چنین دسته‌بندی کرد: خودغیربینان، جامعه‌غیربینان و خودانسان‌بینان. خودغیربینان را که بر اساس واژه فرانسوی آن به معنای غیراصیلان یا نوکیسگان ساخته‌ام گروهی هستند که عمدتا خود را جدا از جامعه دانسته و به فکر منافع شخصی، روزمرگی و ترفنددوزی بوده‌اند. گروهی از آنها خوش‌رقصانی بودند که بر همسان جلوه‌دادن خود با جامعه میزبان اصرار می‌ورزیدند. گروه دیگری از آنها حاشیه‌نشینان یا سخت‌کیشان متشرعی بودند که با مهاجرت از کشورهایی که از نظر دینی خود را در مضیقه می‌دیدند خوشحال بودند که می‌توانستند شریعت‌مدارانه اما در حاشیه و شهرک‌های اطراف زندگی کنند. هانا آرنت و خانواده‌اش نه اهل همرنگ‌سازی بودند و نه حاشیه‌نشینی را می‌پذیرفتند. ضمن اینکه با هر دو گروه رفت‌وآمد داشتند. آرنت یاد گرفت که هیچ‌کدام، به‌ویژه همرنگ‌سازی را برنتابد. آن را وضعیتی می‌دانست که به بیان خودش وقتی می‌خواست بسیار جدی جلوه کند می‌گفت وضعیتی در شأن و مقام دختر مادر من نیست.

گروه دوم از یهودیان وضعیت خاصی داشتند. جامعه میزبان آنها را برنمی‌تابید. درحالی‌که همرنگ‌سازان و حتی حاشیه‌نشینان پذیرفته یا حداقل تحمل می‌شدند جامعه گروه دوم را غیر می‌دانست. از این رو آنان را جامعه‌غیربینان نامیده‌ام. آنها معتقد بودند همه مرزها را می‌توان به وجهی دیگر سازمان داد. نویسنده و روشنفکر یهودی برنارد لازاره تعبیر پرایا یعنی نامطلوب پنداشته‌شده را برای آنها به کار برده بود. آرنت لازاره را جدی گرفت و وقتی مجلدی از کارهای وی در سال ۱۹۴۹ با عنوان «پسمانده‌های ایوب» نشر شد، اثر را ویراست کرد و مقدمه‌ای هم بر آن نوشت. دو شخصیت زن یهودی که آرنت از این گروه یاد می‌کند یکی رزا لوکزامبورگ، انقلابی معروف است و دیگری راحل فارنهاگن، نویسنده، که آرنت درمورد اولی مقاله‌ای و درمورد دومی کتابی نوشته است. جالب است که طردشدگان مورد بی‌مهری هم‌کیشان خود به‌ویژه خودغیربینان متشرع نیز بودند. آنها افراد زیادی از هاینریش هاینه شاعر و فرانتس کافکا نویسنده و والتر بنیامین فیلسوف را در بر می‌گیرند.

گروه سوم خودانسان‌بینان بودند. اینها ادامه گروه دوم هستند اما از نظر فکری قدری متعادل‌ترند. کسانی هستند که می‌توان آنها را در میان غیراصیلان و نامطلوب پنداشته‌شدگان دید. آنها اهتمام به ورای بازی اقلیت و اکثریت می‌ورزند و سعی می‌کنند بازیگرانی منفرد باشند چون دغدغه انسان دارند. دغدغه خیر عام دارند. درباره خود و دیگری و دنیا داوری می‌کنند اما به قضاوت نمی‌نشینند. آنها با دنیا سر ستیز ندارند و نسبت به محبت دنیا شاکرند حتی با اینکه فراز و فرود و نامردمی دنیا را می‌بینند و درباره آن سرزنش می‌کنند و حتی چوب دنائت و بی‌مروتی آن را خورده‌اند. یادآور می‌شوم که آرنت کتابی با عنوان «میان گذشته و آینده» دارد و زمان مناسب برای زیست انسانی را جایی میان گذشته و آینده می‌داند. در این نگرش، که به نظر من آرنت بهترین نمونه و تا حدی سخنگوی آن است، به زبان خود هانا آرنت محل زندگی جایی میان «نه دیگر و نه هنوز» است. این گروه بر بازیگری همگانی تأکید می‌کنند و بر آن‌اند که همه باید بازیگر باشند. خودانسان‌بینان به همراهی آدمی با کل وجود در معنای عام آن اصرار می‌ورزند و عالم وجود را مجموعه‌ای از روابط شخص با خویش، با دیگری و با کل زیست-جهان می‌دانند. به گمان من هانا آرنت خیلی زود تصمیم گرفت عضو باشگاه چنین بازیگرانی باشد و نه‌تنها خود چنین باشد بلکه عمر خود را برای تشویق بازیگری همگان صرف نمود. این بازیگری در همه پهنه‌های زندگی آدمی باید اتفاق بیفتد. آرنت برای خود نقشی به‌عنوان بازیگر تعریف کرده بود که از زمان کودکی مادرش در وی پرورش داده بود، به بیان مادرش یک نخبه تحصیل‌کرده. اگر به این اصطلاح توجه کنید او در هر وضعیتی نخبگی را تحویل گرفته بود نه به وجهی که برخی به غلط وی را نخبه‌گرا می‌خوانند. این تحویل‌گرفتگی با دانش و پژوهش همراه بود و از این رو خواننده‌ای پرخوان و مرتب‌خوان بود. نخبه خود را صاحب حق می‌داند و این نقش را مسئولانه جدی می‌گیرد. از هیچ چالش و سختی ناامید و هراسان نمی‌شود. اگر از تقسیمات سه‌گانه خود آرنت بهره بگیرم، خواه در عرصه خصوصی و خواه در عرصه جمعی و خواه در عرصه همگانی، آرنت مصداق آرزوی مادرش بود. نخبه‌ای که تا آخر عمر در حال تحصیل بی‌هراس اما دردمند بود. درخصوص بی‌هراسی به بیان خودش که در کتاب «مردان در عصر ظلمت» آمده است از درشتی و زبری دنیا فرار نمی‌کرد و به رغم تجربه‌های تاریکی که در زندگی شخصی و خانوادگی پشت سر گذاشته بود هیچ‌گاه خوش‌بینی و به بیان زیست‌نامه‌نویسش حس محبت به دنیا را از دست نداد. ریشه این خوش‌بینی و طرز فکر محبت به دنیا در اعتماد استوار وی به خود، به انسان و به عالم وجود به طور کلی بود. در فقره‌ای که در مقدمه «مردان به عصر ظلمت» می‌خوانیم این خوش‌بینی پژواک شده است: حتی در تاریک‌ترین دوران ظلمت ما حق داریم انتظار روشنایی داشته باشیم. این انتظار ممکن است کمتر برآمده از نظریات و مفاهیم باشد تا نورهای نامطمئن و لرزانی که برخی مردان و زنان در زندگی‌ها و کارهای خود تحت هر شرایط می‌افروزند و در سراسر دورانی که به آنها بر روی زمین فرصت داده شده پخش می‌کنند. یادی از روان‌شاد صمد بهرنگی می‌کنم که در حکایت «اولدوز و عروسک سخنگو» همین مفهوم را از زبان کرم شب‌تاب بیان می‌کند. هر نوری هر قدر هم ناچیز باشد بالاخره روشنایی است و علت اینکه نگارنده در مقدمه «محبت و آگوستین قدیس»، آرنت را با مولوی هم‌اندیش خوانده‌ام گزاره‌های این‌چنینی در آثار وی است. منظور آرنت از بازیگر امر سیاسی بودن با بازیگری در سیاست یعنی تولید و توزیع قدرت و دخالت مستقیم در امور سکانداری و حکمرانی متفاوت است. آرنت بازیگری در سه لایه یادشده، شخصی و جمعی و همگانی را توصیه می‌کند. وی به صراحت در یک سخنرانی وقتی چند ماه قبل از مرگش در ۱۹۷۵ جایزه‌ای از کتابخانه کنگره دریافت می‌کرد چنین گفت: «درخصوص نظریه و فهم برای کسانی که بیرونی و مشاهده‌گر هستند غیرمعمول نیست که بصیرت واضح‌تر و عمیق‌تری درمورد معنای عملی آنچه در مقابل و در اطراف آنها می‌گذرد داشته باشند تا برای بازیگران و مشارکت‌کنندگان واقعی. آنها آن‌طور که باید و شاید در واقعیت غرق شده‌اند. کاملا ممکن است درباره سیاست تعمق کنیم و آن را بفهمیم بدون آنکه به‌اصطلاح حیوانی سیاسی باشیم».

قواعد امر سیاسی؟

آرنت به کمال چنین بازیگری بود و کوشید قواعد آن را بفهمد. دوره زندگی حرفه‌ای آرنت دو مرحله مشخص دارد. یکی مرحله‌ای که به بیان زیست‌نامه‌نویسش بی‌دولت است و به‌عنوان آواره در اروپا زندگی می‌کند و دوره دوم که در آمریکا اقامت گرفت و شهروند آنجا شد. این دو مرحله دو نوع بازیگری متفاوت می‌طلبید. یکی بازیگری یک آواره و اقلیت و دیگری بازیگری شهروندی. آرنت بزرگ‌ترین دشمن بازیگری در هر سه مرحله امر شخصی، امر جمعی و امر همگانی را خودکامگی می‌دانست و بدترین نوع خودکامگی را ترکیب آن با تام‌اندیشی تلقی می‌کرد. این پدیده را در کتاب «ریشه‌های تام‌گرایی» به خوبی تبیین کرده است. گرچه در آنجا مصداق تام‌گرایی را در سیاست و نظام نازی توصیف می‌کند اما می‌دانیم که تام‌گرایی صورت‌های شخصی و فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و ادبی و اقتصادی و حتی علمی به خود می‌گیرد و چه بسا بهترین توصیف این برداشت آرنت ذهنیت پروکروستسی باشد. ذهنیت قالب‌اندیشی وقتی با تام‌اندیشی همراه شد مصیبت خالص است. آرنت در عرصه خصوصی بازیگری انسان منفرد بدون منزوی‌بودن را در عرصه جمعی بازیگری همسایه خوب بدون همسان‌شدن را و در عرصه همگانی بازیگری شهروندی بدون حیوان سیاسی قدرت شدن را توصیه می‌کرد و خود به کمال در هر سه حوزه بازیگر بود.

این دو کتاب چگونه بن‌مایه و تارک اندیشه هانا آرنت است؟ من معتقدم که «محبت و آگوستین قدیس» ابتدای بحث آرنت و «داوری» بن‌مایه و تارک آن است. «محبت و آگوستین قدیس» رساله‌ای است در باب بازیگری در امر انسانی و انسان‌ورزی و کتاب «درس‌گفتارهای فلسفه کانت» رساله‌ای است در باب بازیگری در امر سیاسی و شهروندی. قدری این موضوع را باز می‌کنم. امر انسانی حوزه‌ای از شناخت‌شناسی است که قانون عقل انسان‌ورزی یا قاعده بازی انسان‌ورزی را همت توجه قرار می‌دهد. به گمان من آرنت قانون انسان‌ورزی را در هم‌سخنی با آگوستین به بحث می‌گذارد و روش خود را تبیین می‌کند. امر انسانی برای آرنت با هیچ ابزاری به جز مهرورزی و دوستی تحقق نمی‌یابد. همان‌طور که دوستش هانس جوناس که از زمان دانشجویی با وی دوست بود، در مراسم خاک‌سپاری‌اش یادآور شد آرنت برای دوستی یک نابغه بود. انسان‌ورزی برای آرنت نه یک فضیلت بلکه قاعده زندگی است. آرنت برای فهم این اصل بنیادین در انسان‌ورزی با آگوستین هم‌سخن شد؛ شخصی که گویا همه عمر عاشق بود. می‌دانیم آگوستین زندگی پرماجرایی را پشت سر گذاشته بود و از عاشقی به‌شدت درگیر با شهوت و هوس و میل و اشتیاق به عاشقی شدیدا درگیر با مهر و محبت تبدیل شد.

در این صورت آخر تا بدان‌جا پیش رفت که ابتدا اسقف شهر و بعد هم قدیس معروف جهان مسیحیت شد. آرنت این هم‌سخنی را زیر نظر کارل یاسپرس که یک فیلسوف روان‌شناس مسیحی وجودگرا بود ادامه داد. درست است که ظاهرا آرنت محبت را اساسی و مهم می‌داند، اما با توجه به دیگر آثارش می‌توان نتیجه گرفت که آرنت بر آن نیست که این سه صورت از عشق‌ورزی متضادند، بلکه آنها را جزء وجود آدمی می‌داند و نقش مناسب و بجا برای هریک قائل است. ازاین‌رو است که او را نظریه‌پرداز وجودی قدرشناس توصیف کرده‌اند. البته آرنت اکثر مفاهیمی را که مطرح می‌کند سه‌گانه هستند. به طور نمونه آزادی که برای آرنت به‌عنوان همزاد آدمی هم در امر انسانی و هم در امر سیاسی است، پس از فهم ضرورت امیال حاصل می‌شود؛ چون به بیان خودش اگر انسان درنیابد که تحت تأثیر ضرورت‌هاست، نمی‌تواند آزاد باشد، زیرا آزادی همواره در تلاش کاملا ناموفقش برای رهایی از این ضرورت‌ها حاصل می‌شود. به عبارت دیگر هوس و اشتیاق و محبت همیشه در ما هست. هنر در این است که بدانیم نمی‌توان هیچ‌کدام را زیر پا گذاشت یا به طور کلی در خود از بین برد. هنر در جمع‌کردن اینهاست. یکی از جنبه‌های این کوشش دریافت و قدرشناسی و اهتمام مداوم در داوری است؛ نسبت به خویش، نسبت به دیگری و نسبت به کل زیست جهان. گویا هانا آرنت از همان کودکی همیشه تصمیماتش را با داوری همراه می‌کرد به‌ویژه در دوست‌یابی؛ برای نمونه از مادرش نقل است که در دوران کودکی از او به شوخی می‌پرسید که ببینم هانا کوچولو حالا چه کسانی قبول و چه کسانی غیرقابل قبول‌اند؟ یا داوری‌اش نسبت به هایدگر که در ۱۸سالگی به آن رسید و تا آخر عمر هرگز در آن تجدیدنظر نکرد. در شعری هایدگر را در ۱۹۲۴ بیگانه‌ای میهمان توصیف کرد و با اینکه تمام عمر با او در ارتباط بود، اما همیشه به‌عنوان یک بیگانه میهمان از او یاد می‌کرد. در عین اینکه محبت یا کاریتاس را مفهومی لازم و ضروری در انسان‌ورزی می‌دانست، داوری را مفهوم کافی و مکمل آن می‌دانست.

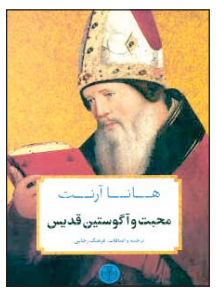

داوری

نکته قابل توجه این است که آرنت در امر سیاسی مفهوم داوری را عنصر لازم و ضروری و مفهوم محبت را عنصر کافی و مکمل می‌دانست. این نتیجه‌گیری را من از قرائتم از بخش سوم کتاب «حیات ذهن»، کتاب «درس‌گفتارهای کانت»، اخذ کرده‌ام و ازاین‌رو زیرعنوان «داوری» را در عنوان کتاب در کروشه افزوده‌ام. به‌عنوان یادآوری کتاب «داوری» بخش سوم از درس‌گفتارهایی است که آرنت تحت عنوان «حیات ذهن» برنامه داشت ارائه دهد که بخش اول و دوم آن را به ترتیب تحت عنوان «تفکر» و «اراده» ارائه داده بود و بخش سوم را قرار بود در ۱۹۷۶ ارائه کند که اجل مهلتش نداد. این بخش از کتاب بعدا به صورت جدا نشر شده است. امر سیاست که به قدرت و توزیع قدرت کار دارد، یکی از جنبه‌های امر سیاسی است. امر سیاسی مقولات و ارزش‌های بن‌مایگی سامان جمعی است؛ یعنی توصیف و تقریر هدف و ماهیت و حد و حدود و چارچوب مقبول برای تولید و توزیع ارزش‌هاست که جامعه برای حیات جمعی خود مقرر می‌کند. اینکه ارسطو انسان را حیوانی سیاسی می‌داند، منظور حیوانی نگران امر سیاسی است؛ یعنی به بیان بومی امر سیاسی یک فرض عین است و همه شهروندان باید دغدغه امر سیاسی داشته باشند، ولی امر سیاست فرض کفایی است. امروزه مصلحت یا شهروندی تصمیمات تعیین حدود می‌کند.

تعبیر و تأمل قاعده بازی یا قانون اساسی است و مملکت همان دولت و عناصر تشکیل‌دهنده آن است. ازاین‌رو بازیگری شهروندان یا حضور آنها در عرصه عمومی اساسی و بنیادی است. آرنت حضور در قاعده بازی دولت جدید را مدیون داوری می‌داند که عنصر آن را در هم‌سخنی با فیلسوف همشهری‌اش امانوئل کانت در کتاب «درس‌گفتارها» از طریق داوری میسر می‌کند. اگر بخواهم اهمیت مفهوم داوری را در اندیشه آرنت نشان دهم باید گریزی به کتاب مهمی که به گمان من پیام اصلی‌اش در جنجال اطراف آن گم شد، یعنی «آیشمن در اورشلیم» بزنم. آرنت گناه اصلی آیشمن را تفکرنکردن و پیامد آن را شریک‌نشدن دنیا با دیگران می‌دانست. در تفکر انسان‌ورزانه است که آدمی از قاضی‌بودن و حکم صادرکردن آزاد شده و به داور تبدیل می‌شود. ازاین‌رو به‌صراحت در گفتار بحران فرهنگ در کتاب «بین گذشته و آینده» می‌نویسد داوری اگر نگوییم مهم‌ترین، اما یکی از فعالیت‌هایی است که در آن شریک‌شدن دنیا با دیگران معنا و تجسم می‌یابد. همان‌طور که در «حیات ذهن» تبیین می‌کند با تفکر آدمی به آگاهی می‌رسد، با اراده آدمی در جهت همت‌کردن حرکت می‌کند، اما با داوری است که به تصمیم درست می‌رسد که از یک سو از قضاوت و صدور حکم قطعی و از سوی دیگر از تسلیم به نیروهای اهریمنی فاصله می‌گیرد. همان‌طور که محبت و انسان‌ورزی جز با همراهی و آزادی امکان‌پذیر نیست داوری و امر سیاسی نیز جز با همراهی و آزادی ممکن نمی‌شود. ازاین‌رو است که آرنت در کتاب «گذشته و آینده» به‌صراحت می‌گوید آزادی عملا علت اصلی زیست جمعی آدمیان در یک سامان سیاسی است. بدون آزادی زندگی سیاسی از نظر اصول بی‌معنا خواهد بود. حکمت وجودی امر سیاسی آزادی و عرصه تحقق آن، عمل است. اولا آزادی مسئولیت می‌آورد و بهره‌گیری از آن به‌عنوان وسیله استحماق و استثمار و خودکامگی آن هم به طور طنزآمیز به نام دفاع از آزادی اشتباه است. ثانیا آزادی نیز مقوله‌ای است سه‌گانه و به روایتی که در جایی دیگر آورده‌ام در اَشکال آزادی منفی (انکاری)، آزادی امکانی (انباشته) و آزادی ارادی (اهتمامی) بروز می‌یابد. آیزایا برلین از دو مفهوم از آزادی سخن می‌گوید ولی به گمان من باید از سه مفهوم از آزادی سخن گفت. دو آزادی اول بیرونی و آفاقی و سومی درونی و انفسی است. درست است که انسان آزاده از هر سه دارد اما بسیارند افراد و جوامعی که از اولی و دومی برخوردارند اما به دلیل نبود سومی به واقع آزاده و مستقل عمل نمی‌کنند. در گفتاری با عنوان چگونه بازیگری کنیم در کتاب «اندیشه و اندیشه‌ورزی» درباره آرنت آورده‌ام آرنت برخورداری از آزادی را ارمغان عظیمی می‌داند که تنها انسان است که بین تمام موجودات به صورت بالقوه از آن بهره‌مند است. بازیگر امر سیاسی که آزادانه به عمل اهتمام می‌ورزد به داوری اقدام می‌کند. آرنت در هم‌سخنی با کانت، به‌ویژه بحث وی نه در خرد ناب و نه در خرد عملی بلکه خرد و قوه سلیقه به این نتیجه می‌رسد که داور خوب کسی است که ۱- مشاهده‌گر باشد؛ زیرا به بیان آرنت مزیت مشاهده‌گر این است که کل نمایش را می‌بیند درحالی‌که هریک از بازیگران فقط بخشی را می‌بینند و موجب می‌شود که باز به بیان وی انسان کاملا از غار آرا خارج شود و به صید حقیقت برود. درست است که بازیگران نه می‌توانند و نه شاید لازم باشد که مشاهده‌گر باشند اما جمع بین آنها چیز خوبی است و دولتمردان بزرگ و معروف جهانی هستند که توانسته‌اند این دو را در خود جمع کنند. اینها بینشگران درگیری هستند که به طور استثنائی می‌توان به‌عنوان نمونه از توسیدید در کتاب جنگ‌های پلوپونزی یا از خواجه نظام‌الملک در کتاب «سیاست‌نامه» یاد کرد. ۲- داوری به بی‌طرفی و برخورداری از همدلی نیازمند است. به بیان آرنت وضعیت بی‌طرفانه و شوق بی‌طرفی با بستن چشم انسان بی‌طرف ممکن است. منظور آرنت همان مفهوم اساسی است که فیلسوف هم‌عصرش جان راولز با حجاب جهل آن را امکان‌پذیر می‌داند. وضعیت بی‌طرفی رهایی از غرض است که هنر همدلی را بر پندار و گفتار انسان حاکم می‌کند. ۳- بالاخره داوری با برخورداری از ذهنیت گسترده امکان‌پذیر است که به بیان آرنت شرط لازم و گریزناپذیر داوری است. ذهن گسترده‌فهم این است که جهان فراخ‌تر از سینه ماست و باید در آن غور کنیم. به بیان آرنت با ذهنیت گسترده اندیشیدن به این معناست که انسان تخیل خود را تربیت کند تا گردشگری کند؛ یعنی راحت‌شدن از دست چیزهایی که ما منافع شخصی می‌خوانیم. چنین بازیگری خواهد توانست دغدغه خیر عام داشته باشد.

نتیجه‌گیری

به‌راستی محبت همراه با داوری که آرنت در هم‌سخنی با آگوستین و داوری همراه با محبت و همدلی که او در هم‌سخنی با کانت تصویر می‌کند، چه عبرتی برای ما دارد؟ کدام ما؟ مایی که سده‌هاست در وضعیت گیجی همگانی و خودرهاکردگی گرفتاریم؟ مایی که نسبت به وطن‌مان همچون مستأجری که حکم اخراج دریافت کرده دست به عمل می‌زنیم و فقط تخریب همه‌چیز و همه‌کس را می‌بینیم؟ و ازاین‌رو با هر تکان کوچک می‌لرزیم و به جای عمل، کنش و بازیگری هریک و همه به وضعیت واکنشی یا در حالت اضطراب درگیر هستیم؟ کشور، فرهنگ و همه را ابزاری کرده‌ایم و به قول روان‌شاد داریوش شایگان در وضعیت «نه این نه آنی» هستیم. آرنت دعوتی بزرگ است به شاکری، خودشناسی، قدرشناسی و محبت به دنیا. دنیا برای وی در درجه اول خویشتن خویش است، سپس دنیایی که مراودات ما را می‌سازد که همان امر سیاسی باشد و بعد کل عالم وجود که آرنت به بیگانه‌نشدن با آن ما را دعوت می‌کند. به زعم وی لبیک به چنین دعوتی راه برون‌رفت از گیجی و واکنشی‌بودن است. به گمان من اگر به جای من هانا آرنت اینجا صحبت می‌کرد با این پرسش بحث را ختم می‌کرد: آیا واقعا شما، یعنی کل ایرانیان چه آنها که در مام وطن هستند و چه هم‌وطنان پراکنده جهانی، با خویشتن خویش و با یکدیگر و با کل وجود بیگانه نیستید؟ آیا خودغیربین یا جامعه‌غیربین نیستید و وقتش نیست که بازیگر و خودانسان‌بین باشید؟